

## چرا هیتلر فقط با مداخله خارجی نابود شد

### و چرا اروپا امروز در برابر «هیتلر معاصر» سکوت کرده است؟

تاریخ معاصر اروپا یک حقیقت روشن و انکارناپذیر را ثبت کرده است:

آلمان نازی نه با اصلاح از درون، نه با اعتراض مدنی، و نه با گفت‌وگو فروپاشید.

هیتلر تنها زمانی شکست خورد که ائتلافی از قدرت‌های خارجی به‌طور مستقیم و قاطع مداخله کردند. اگر متفقین به بهانه «عدم دخالت در امور داخلی کشورها» دست روی دست می‌گذاشتند، امروز نه از اروپای آزاد خبری بود و نه از مفهومی به نام حقوق بشر.

این تجربه تاریخی یک استثنا نبود؛ بلکه الگویی تکرارشونده است:

رژیم‌هایی که تمام مسیرهای مسالمت‌آمیز، سیاسی و مدنی را نابود می‌کنند، به‌ندرت بدون فشار خارجی جدی سقوط می‌کنند.

### جمهوری اسلامی؛ یک هیتلر معاصر

جمهوری اسلامی امروز نمونه کامل یک رژیم ایدئولوژیک افراطی است که بقای خود را بر خشونت عریان بنا کرده است. این حکومت:

- مردم بی‌سلاح و مسالمت‌جوی خود را که برای آزادی به خیابان‌ها آمده‌اند، به گلوله بسته است؛
- به مجروحان در خیابان‌ها و حتی در بیمارستان‌ها تیر خلاص زده و آن‌ها را از حق درمان محروم کرده است؛
- بسیاری از کشته‌شدگان و بازداشت‌شدگان را به‌طور مخفیانه، دسته‌جمعی و بدون اطلاع خانواده‌ها دفن کرده و بنا بر شهادت شاهدان، حتی افرادی را زنده‌به‌گور کرده است؛
- اجساد قربانیان را تنها در ازای دریافت هزاران دلار پول تحویل داده یا با نسبت دادن دروغین آن‌ها به «بسیجی» تلاش کرده مسئولیت جنایت را پنهان کند؛
- سایر دستگیرشدگان را به‌صورت جمعی، شتاب‌زده و بدون دادرسی عادلانه اعدام کرده و همچنان می‌کند؛
- بنا بر شهادت‌های مردمی، در میان کشته‌شدگان، افرادی هنوز زنده بوده‌اند که بدون هیچ‌گونه کمک رها شده و به‌تدریج جان داده‌اند؛
- در روزهای اخیر پزشکان و کادر درمانی بسیاری را صرفاً به‌دلیل مداوای مجروحان بازداشت کرده و اصل بدیهی بی‌طرفی پزشکی را نقض کرده است.

این رژیم از ابزارهای مدرن نظارت، فناوری و آنچه «مدرنیزاسیون» نامیده می‌شود، نه برای رفاه جامعه، بلکه برای کنترل، سرکوب و حذف سیستماتیک مردم خود استفاده می‌کند.

اگر هیئت‌ر جنایتکار بود، جمهوری اسلامی در بسیاری وجوه نه کم‌رحم‌تر، بلکه حتی بی‌پروا تر است؛ زیرا خشونت را به‌طور روزمره و آشکار علیه مردم خودش اعمال می‌کند.

## تناقض اخلاقی اروپا و احزاب چپ‌گرا

پرسش اساسی اینجاست:

چرا اروپا از تجربه تاریخی خود درس نمی‌گیرد؟

چرا بسیاری از احزاب اروپایی، به‌ویژه در طیف چپ:

- به نام «ضدجنگ بودن»،
- به نام «ثبات منطقه‌ای»،
- و به بهانه «عدم مداخله»،

نه تنها از مردم ایران حمایت قاطع نمی‌کنند، بلکه هرگونه فشار یا کمک از سوی آمریکا و اسرائیل را برای پایان دادن به این ماشین سرکوب محکوم می‌کنند؟

این رویکرد نه صلح‌طلبی است و نه اخلاق‌گرایی؛

این مماشات مدرن است.

همان خطایی که اروپا در دهه ۱۹۳۰ مرتکب شد، زمانی که ثبات ظاهری را به قیمت جان میلیون‌ها انسان ترجیح داد.

## اعتراض مدنی، نه جنگ داخلی

واقعیت روشن است:

مردم ایران خواهان جنگ داخلی نیستند.

آن‌ها خواهان زندگی، آزادی، کرامت انسانی و حق تعیین سرنوشت‌اند.

جنگ داخلی زمانی زاده می‌شود که حکومت‌ها هر مسیر اصلاح را مسدود کنند و خشونت را به تنها زبان سیاست بدل سازند. در چنین شرایطی، خطر اصلی نه مداخله خارجی، بلکه ادامه بی‌عملی جامعه جهانی است.

## اگر هیتلر امروز بود...

اگر هیتلر امروز، در قرن بیست و یکم،

زنان را به جرم پوشش می‌کشت،

معترضان بی‌سلاح را در خیابان‌ها و بیمارستان‌ها قتل‌عام می‌کرد،

پزشکان را به جرم نجات جان انسان‌ها زندانی می‌کرد،

و هم‌زمان تروریسم فراملی را تأمین مالی می‌کرد،

آیا اروپا باز هم می‌گفت: «نباید دخالت کرد»؟

یا فقط چون این‌بار قربانیان ایرانی‌اند، معیارهای اخلاقی تغییر کرده است؟

## جمع‌بندی

پایان دادن به یک دیکتاتوری تمامیت‌خواه هرگز بدون هزینه نیست،

اما تاریخ به روشنی نشان می‌دهد که بی‌عملی اخلاقی، خشونت را طولانی‌تر می‌کند.

جمهوری اسلامی با توصیه، گفت‌وگو و بیانیه اصلاح نمی‌شود؛

همان‌گونه که هیتلر نشد.

اگر اروپا واقعاً به ارزش‌هایی چون آزادی، حقوق بشر و کرامت انسانی باور دارد،

باید از پشت واژه‌های توخالی «عدم مداخله» بیرون بیاید

و در کنار مردم ایران بایستد، نه در کنار جلادانشان.

